

ابلاغ رای داوری با ارسال اظهارنامه داور به طرفین؛ بررسی دادنامه دادگاه

تجدیدنظر استان تهران

حسن محسنی^۱

محمد پورطهماسبی فرد^۲

نقد و بررسی دادنامه مورخ ۱۴۰۲/۸/۳۰ شعبه ۲۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

دیدگاه مخالف: در تفسیر مقررات ابلاغ رای داوری، کارآمدی معیار است

دیدگاه موافق: شیوه قانونی ابلاغ در شکایت بطلان رای داوری موضوعیت دارد

چکیده:

دعوای ابطال رای داوری مطرح شده است. دادگاه نخستین رای به ابطال رای داوری به سبب صدور خارج از مهلت داده است. دادگاه تجدیدنظر این رای را نقض نموده و به این سبب قرار عدم استماع دعوای نخستین را صادر کرده است که داور شیوه قانونی را برای ابلاغ رای داوری رعایت نموده است و به تشخیص خود از طریق اظهارنامه رای را برای طرفین ارسال کرده است. استدلال دادگاه تجدیدنظر این بوده است که «رأیی که از طریق درست ابلاغ نشده باشد در دادگستری شناسایی نمی‌شود؛ اجرا نمی‌شود و به شکایت از آن هم رسیدگی نمی‌شود». درباره این نتیجه دو دیدگاه موافق و مخالف در این مقاله ابراز شده است که هر یک مبانی دارد. موافق بر نفس اجرای مقررات آیین دادرسی و نیز امکان بهبود و اصلاح عمل و روش باطل تاکید دارد و مخالف بر ناکارآمدی تفسیر مقررات ابلاغ به سبب تکرار دعوا تاکید می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ابلاغ رای داور، ابلاغ رای با اظهارنامه، طریقت داشتن ابلاغ، موضوعیت داشتن شیوه ابلاغ.

۱. دانشیار گروه حقوق خصوصی و اسلامی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران

Email: hmohseny@ut.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد، وکیل دادگستری

Email: mp.fard@gmail.com

درآمد

آنچه پیش رو دارید دو بخش دارد: بخش نخست که با یک مقدمه آغاز شده و سپس با گزارش پرونده به نقد رای می‌انجامد، نوشته نویسنده دوم این مقاله است؛ این نویسنده دارای دیدگاهی در مخالفت با رای صادر از شعبه ۲۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران است. بخش دوم نیز که با یک مقدمه آغاز شده و برای رعایت اختصار، از گزارش پرونده صرف نظر می‌کند و مستقیماً به دیدگاه‌های نقد و بررسی دادنامه بالا گفته می‌پردازد، نظرات نویسنده نخست در موافقت با آن رای است.

بخش نخست: دیدگاه مخالف: تفسیر قانون برای کارآمدی در مورد ابلاغ

رای داوری

مقدمه

هدف بنیادین هر نظام قضایی، تحت هر نظام فکری و حقوقی، حل و فصل اختلافات و دعاوی افراد و اشخاص تابع آن نظام قضایی است، آن هم به مناسب‌ترین و ساده‌ترین شیوه، بر مبنای نظام قانونی حاکم بر آن جامعه. طبیعی است که این هدف غایی و ارزشمند می‌بایست در همه موارد و تمامی دعاوی مطروحه در دستگاه قضایی مدنظر باشد و قضات محترم نیز با توجه به این مهم، با استفاده از ابزار مناسب (قانون) و در نهایت با خردورزی، به عنوان یک عامل ضروری، به حل و فصل هر یک از دعاوی مطروحه نایل گردند.

در مبحث داوری در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۷۹، بحث ابلاغ رای داور در ماده ۴۸۵ این قانون تعیین تکلیف شده و بر این امر، یعنی ابلاغ رای داوری، آثار مهمی مترتب گردیده است؛ از جمله آن که اجرای حکم داوری از طریق دستگاه قضا، منوط به تحقق امر ابلاغ شده است. سایر آثار مترتب بر امر ابلاغ نیز در مواد ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۸ و ۴۹۰ آن قانون آمده است.

چندی قبل، یکی از همکاران گرامی رایی از یکی از شعب دادگاههای تجدیدنظر استان تهران را برای نگارنده ارسال نمودند که پیرامون ابلاغ رای داور است. از ایشان خواستم که رای مزبور و سوابق را برای نگارنده ارسال کنند.

با ملاحظه رای نخستین، رای دادگاه تجدیدنظر استان و سوابق امر، تصمیم داشتیم در این خصوص مطلبی تهیه کنم، تا این که اخیراً سرمقاله جناب آقای درویش‌زاده^۱ تحت عنوان «خردگرایی و خردگریزی در رای قضایی» (درویش‌زاده، ۱۴۰۲، ص. ۱۳-۸) و نیز یادداشت جناب آقای محمدجواد شریعت باقری^۲، سردبیر جریده محترم دو فصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی را با عنوان «ذوقی شدن حقوق ایران» (شریعت باقری، ۱۴۰۲، ۷-۵)، مطالعه کردم و مطالب این دو بزرگوار مرا بر آن داشت تا بلافاصله نسبت به تهیه مطلب در خصوص رای یاد شده اقدام نمایم. در همین رابطه گفتگویی با نویسنده دیگر این مقاله حاضر، پیرامون رای داشتیم و معلوم شد که نظر ایشان مخالف نظر اینجانب است. در نتیجه بر آن شدیم که نقدی با دو دیدگاه متفاوت نسبت به رای مذکور ارایه کنیم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

سوال اساسی در این مقاله آن است که گرچه قانون‌گذار آثار مهمی را برای امر ابلاغ رای داورى تبیین و وضع نموده است، اما آیا رای داورى قبل از ابلاغ و یا بدون ابلاغ، ماهیت وجودی ندارد؟

آیا اگر قبل از ابلاغ و پایان مدت داورى، طرفین از مفاد رای داورى مطلع شوند، نمی‌توانند از آن تمکین کنند، از آن جهت که رای داورى هنوز ابلاغ نشده و به تعبیری رسمیت نیافته است؟

و مهم‌تر از همه این که آیا قبل از ورود به امر ابلاغ، رعایت حکم صریح قانون در موارد دیگر الزامی نیست؟

بالتبع پاسخ سوالات فوق و نیز و بخش عمده‌ای از دعاوی مطروحه در مراجع قضایی، از طریق تفسیر قوانین و مقررات موضوعه و قواعد حقوقی به دست می‌آید. در نتیجه این مهم که تفسیر قانون در مسایل مختلف چگونه و بر چه اساسی صورت می‌گیرد، واجد کمال اهمیت است. از این رو، در بخش نهایی این مقاله به اختصار نکاتی در خصوص تفسیر صورت گرفته منتهی به رای موضوع این مقاله نیز معروض خواهد افتاد.

۱. قاضی پیشین دیوان عالی کشور و رئیس پژوهشکده حقوق و قانون ایران

۲. قاضی پیشین دیوان عالی کشور و سردبیر نشریه نقد و تحلیل آراء قضایی

۱. گزارش پرونده

در قراردادی بین دو شخص حقوق خصوصی داوری به عنوان راه کار حل اختلاف درج شده و داور نیز با امضای ذیل قرارداد این سمت را قبول نموده است.

در پی بروز اختلاف بین طرفین و ارجاع آن به داوری، با ارسال و ابلاغ اظهارنامه از سوی خواهان دعوی به داور، داور مرضی الطرفین مبادرت به صدور رای نموده و رای خود را از طریق اظهارنامه به طرفین ابلاغ نموده است. این در حالی است که در شرط داوری مدت داوری و نیز نحوه ابلاغ رای داور تعیین و مشخص نشده و در نهایت نیز داور طی اظهارنامه حاوی رای داوری، تاریخ ارجاع اختلاف به داوری و نیز تاریخ صدور رای را درج نموده و در نتیجه مشخص است که رای داوری خارج از مهلت سه ماهه موضوع تبصره ذیل ماده ۴۸۴ ق.آ.د.م. صادر گردیده است. دادباخته رای داوری با تقدیم دادخواست در ظرف مهلت مقرر ۲۰ روزه دعوی ابطال رای داوری را طرح نموده و پرونده امر پس از ارجاع به شعبه ۱۲۹ دادگاه عمومی تهران، تحت کلاسه ۱۴۰۱۶۸۳۹۰۰۱۲۷۷۳۹۱۲ مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۸، با تاکید بر صدور رای داوری در خارج مهلت قانونی حکم بر ابطال رای داوری صادر و اعلام شده است.

رای دادگاه مورد تجدیدنظرخواهی دادبرده رای داوری قرار گرفته و با ارجاع به شعبه ۲۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، مرجع مزبور با استدلالاتی که به شرح آتی مورد بحث قرار خواهد گرفت، مبادرت به صدور قرار عدم استماع دعوی، به دلیل عدم ابلاغ رای داوری بر اساس مفاد ماده ۴۸۵ ق.آ.د.م. نموده است. در این جا گفته می شود که موضوع اصلی این تقد رای، رای دادگاه تجدیدنظر استان است ولی، چون در رای نخستین به شرح بالا، نکته- ای از منظر درستی دعوی ابطال رای داور پنهان است، مختصراً بدان نیز خواهیم پرداخت و درست به همین علت که رای نخستین تنها از همان منظر قابل نقد به نظر می رسد و نه بعد دیگر، از آوردن همه متن آن خودداری می شود.

دادنامه تجدیدنظر مورخ ۱۴۰۲/۰۸/۳۰ شعبه ۲۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

نظر به اهمیت موضوع و به منظور حفظ امانت مفاد دادنامه تجدیدنظر، به جز در چند مورد اشتباه تایپی که اصلاح گردیده، عیناً نقل می گردد:

«این شعبه، پس از بررسی موضوع، چنین نظر می‌دهد:

صرف نظر از این که تصمیم دادگاه نخستین در مورد محاسبه مدت داوری بر فرضی نادرست استوار است و تاریخ ارسال اظهارنامه برای داور را با تاریخ قبولی داوری خلط کرده، اساساً باید دید کیفیت ابلاغ رای در این فقره چگونه بوده و آیا شرایط رسیدگی وجود دارد یا خیر؟ طرفین در مورد شیوه ابلاغ رای داور توافق نکرده‌اند. درباره این فرض، حکم مقرر در ماده ۴۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی روشن است و بر طبق آن اگر بر شیوه ابلاغ توافق نشده باشد، رای از طریق دادگستری (دفتر دادگاه صالح) ابلاغ می‌گردد. داور چنین نکرده و از مجرای اظهارنامه رای را ابلاغ نموده، یعنی بدون توافق طرفین به صلاحدید عمل کرده. پرسش اصلی این است: در موردی که رای داوری به شیوه مقرر در قانون یا قرارداد ابلاغ نشده چه قدری دارد و از جمله واکنش دادگاه در مقام رسیدگی به شکایت بطلان آن چه باید باشد؟

ممکن است گفته شود ابلاغ رای اهمیت و موضوعیت ندارد و معیار، اطلاع ذی‌نفع است حال به هر روش و از هر مجرای که حاصل شده باشد؛ بویژه در جایی که طرفین به این امر (ابلاغ رای به شیوه دلخواه داور) اعتراضی ندارند. اما در حقیقت چنین نیست. چرا که دادگستری - بویژه در امور آیین - تابع اصول و قواعد قضایی است و در چارچوب آن عمل می‌کند. عمل به قاعده می‌طلبد که در ارزیابی هر پدیده تعریف قانونی و درست شناسایی و بر مورد اعمال گردد. در مورد مسایل (موسوم به) آیینی علت تبعیت از قانون قوی‌تر هم هست. چرا که اینها مقرر شده‌اند تا قاضی و وابستگان دادگستری به دلخواه اقدام نکنند و طرفین دعوا نیز بدانند مسیر درست چیست و چگونه باید اقدام نمود.

درباره ابلاغ رای داوری و آثار آن باید به استقراء در قواعد پرداخت. اهمیت موضوع ابلاغ به قدری است که قانون‌گذار (در مواد ۴۸۵ - ۴۸۷ - ۴۸۸ و ۴۹۰) آثار مهمی بر آن بار نموده؛ از جمله این که تا زمانی که رای ابلاغ نشود مرور زمان ۲۰ روزه طرح شکایت بطلان آغاز نمی‌گردد، در همین مدت ۲۰ روزه امکان تصحیح رای توسط داور (ان) وجود دارد، مهلت ۲۰ روزه اجرای اختیاری حکم نیز تنها با تشخیص مبداء ابلاغ شناسایی می‌شود و به طور کلی ابلاغ رای داوری بویژه در فرض داوریه‌های موردی که فرایند داوری تحت نظارت و تابع قواعد نهاد داوری نیست و مستندات آن نیز معمولاً ثبت و ضبط نمی‌شود طریقت صرف

ابلاغ رای داوری با ارسال اظهارنامه داور به طرفین... / ۲۰۹

حسن محسنی، محمد پورطهماسبی فرد

ندارد و مصداقهای گفته شده در قانون تنها با محوریت ابلاغ، ارزیابی و تشخیص داده می‌شود.

تعبیر درست این است که حکم مقنن در ماده ۴۹۰ در باب مهلت شکایت از رای داوری ابلاغ در معنای صحیح آن استعمال گردد. توضیح این که آغاز مهلت ۲۰ روزه برای اعتراض فقط از تاریخ ابلاغ در معنای قانونی و درست آن آغاز و اعمال می‌گردد و نه ابلاغ به میل و دلخواه داور که بر خلاف ماده ۴۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی است. معیار قراردادن اطلاع مخاطب در جایی درست است که فرایند ابلاغ انجام شده باشد وانگهی این رویکرد به شخصی و ذوقی شدن عمل ارزیابی ابلاغ رای و کنار گذاردن قاعده می‌انجامد؛ پس پاسخ پرسش بالا این است: رأی که از طریق درست ابلاغ نشده باشد در دادگستری شناسایی نمی‌شود: اجرا نمی‌شود و به شکایت از آن هم رسیدگی نمی‌شود.

در نتیجه دادگاه صرف نظر از درستی یا نادرستی شکایت مطرح شده اعتراض به رأی که از طریق صحیح ابلاغ نشده را قابل رسیدگی نمی‌داند و به استناد قواعد گفته شده در بالا و مواد ۲ و ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی رای تجدیدنظرخواسته را فسخ و قرار عدم استماع دعوی بدوی را صادر می‌کند. رای دادگاه حضوری و قطعی است.»

چنانچه ملاحظه می‌گردد، دادگاه محترم تجدیدنظر، صرفاً با تأکید بر اهمیت امر ابلاغ رای داوری و بیان برخی آثار امر ابلاغ رای داوری و مستندات قانونی در این خصوص، رای داوری را قبل از ابلاغ قابل شناسایی ندانسته و بر همین اساس، مبادرت به صدور قرار عدم استماع دعوی نموده است.

۲. نقد و بررسی رای‌ها

۲-۱. دادنامه دادگاه نخستین

مقدمتاً باید گفت که بر طبق دادخواست تقدیمی وکیل خواهان دعوی، خواسته دعوی «ابطال رای داوری» بوده و بر همین اساس نیز شعبه ۱۲۹ دادگاه عمومی بدون توجه به این مهم دقیقاً حکم بر ابطال رای داوری صادر نموده است.

در این خصوص باید گفت که هرچند متأسفانه حتی قانون‌گذار نیز دقت کافی در انتخاب الفاظ مناسب نموده و در ماده ۴۹۱ ق.آ.د.م. از عبارت "اعتراض به رای داور" استفاده نموده

است، که کاربرد واژه "اعتراض" در این عبارت، نه تنها با ماهیت دعوی بطلان رای داور که در سایر مواد مورد استفاده قرار گرفته، سنخیت ندارد، بلکه واژه "اعتراض" در آیین دادرسی، از گذشته دور یک "اصطلاح" شناخته شده به معنای واخواهی از حکم غیابی است. در نتیجه به کار گرفتن واژه "اعتراض" در معنای دیگری، حتی اگر ایراد عدم سنخیت و تجانس عنوان با ماهیت دعوی نیز نمی‌بود، از آن جهت که در یک مجموعه دو معنای متفاوت، برای یک واژه به کار گرفته شود، مواجهه با ایراد است.

ذکر این مقدمه از آن جهت بود که تاکید گردد، گرچه حتی در نصوص قانونی نیز ممکن است چنین بی‌توجهی دیده شود، لیکن برخی وکلا و قضات محترم دادگستری، که برخلاف قانون‌گذاران، به طور قطع تحصیل کرده حقوق هستند، علی‌القاعده باید اصطلاحات و الفاظ شناخته شده و دارای معنا و ماهیت مشخص را درست و به جا مورد استفاده قرار دهند و تسامح در خصوص چنین موارد شناخته شده‌ای، از سوی آنان محل تأمل است.

خاطرنشان می‌سازد که در ماده ۴۹۰ ق.آ.د.م. حکم موارد مذکور در ماده ۴۸۹ را "بطلان رای داوری" دانسته و مورد تصریح قرار داده است. علت تاکید قانون‌گذار بر این حکم مشخص، مفاد صدر ماده ۴۸۹ قانون است؛ که مقرر داشته: "رای داوری در موارد زیر باطل است و قابلیت اجرایی ندارد". بنابراین با عنایت به این که مقررات باب هفتم ق.آ.د.م. امکان واخواهی یا تجدیدنظرخواهی نسبت به رای داوری را مانند آراء دادگاه از دادگاهها مقرر ننموده و تنها دعوی ممکن نسبت به رای داوری، دعوی بطلان رای داوری است، خواسته دعوی به ابطال رای داوری و نیز صدور حکم به ابطال رای داوری به هیچ روی درست نبوده از این جهت دادنامه نخستین نیز محل ایراد است، چرا که تفاوت بین دو اصطلاح "بطلان" و "ابطال" روشن است.

نکته شایان توجه در این خصوص آن است که در حوزه داوری ملی و تحت شرایط حاضر، همان‌گونه که معروض افتاد، تنها دعوی قابل طرح نسبت به رای داوری ملی، دعوی اعلام بطلان رای داوری است، حال آن که در قانون داوری بین‌المللی، مصوب سال ۱۳۷۶، وفق مفاد دو ماده ۳۳ و ۳۴، از جهت امکان طرح دعوی نسبت به آراء داوری، آراء مزبور به دو دسته "قابل ابطال" و "باطل" تقسیم شده‌اند. البته باید گفت که این ترتیب در حقوق ایران، متجاوز از یک قرن پیش، در مواد ۷۷۴ و ۷۷۵ قانون اصول محاکمات حقوقی پذیرفته و مقرر

ابلاغ رای داوری با ارسال اظهارنامه داور به طرفین... / ۲۱۱

حسن محسنی، محمد پورطهماسبی فرد

شده بود (ر. ک: پورطهماسبی فرد، ۱۴۰۱، ص ۱۱)، اما در نتیجه دوران بحرانی سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۶ دادگستری نوین ایران و تسلط دیدگاه تمرکزگرا، با تصویب ق.آ.د.م. در سال ۱۳۱۸، امکان طرح دعوی نسبت به رای داوری منحصر به دعوی اعلام بطلان رای داوری گردید، به نحوی که صدر ماده ۴۸۹ قانون آ.د.م. مصوب ۱۳۷۹، عیناً از ماده ۶۶۵ ق.آ.د.م. مصوب سال ۱۳۱۸ اقتباس گردیده است.

۲-۲. دادنامه دادگاه تجدیدنظر

۲-۲-۱. با بررسی استدلال‌ات دادنامه تجدیدنظر ملاحظه می‌گردد که مرجع تجدیدنظر به سوی صورت‌گرایی (Formalism) رفته است تا جایی که ماهیت موضوع به کلی نادیده و مغفول مانده است. به بیان دیگر، در جریان رسیدگی دادگاه تجدیدنظر، بحث "شناسایی رای داوری" مطرح شده و اما انجام این امر منوط به انجام امر ابلاغ دانسته شده است. نکته اصلی در این پرونده آن است که حسب مستندات موجود، رای داوری خارج از مهلت مقرر قانونی صادر گردیده است. با این وصف اما، مرجع تجدیدنظر در بدو امر، رای دادگاه نخستین را از جهت چگونگی تعیین مبداء مهلت داوری متضمن اشتباه دانسته اما، بدان نپرداخته است.

در توضیح این مهم خاطر نشان می‌سازد، که داور مرضی‌الطرفین طی قرارداد اصلی توسط طرفین انتخاب و با درج امضا و اثر انگشت در محل مخصوص، با قید عبارت "امضا و اثر انگشت داور" در صفحه آخر قرارداد اصلی، سمت داوری خود را قبول نموده است. بنابراین، از آنجا که شخص معینی به عنوان داور مرضی‌الطرفین توسط طرفین انتخاب و داور نیز قبولی خود را پیشاپیش اعلام داشته، با لحاظ این که مدت داوری تعیین نشده است، بر طبق مفاد تبصره ذیل ماده ۴۸۴ ق. آ.د.م.، «... مدت آن [داوری] ۳ ماه و ابتدای آن از روزی است که موضوع برای انجام داوری به داور یا تمام داوران ابلاغ می‌شود...»

بنابراین، همان‌گونه که طی دادنامه نخستین مورد تصریح قرار گرفته، چون اظهارنامه ابلاغ موضوع اختلاف و درخواست رای داوری در تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۰۹ به داور ابلاغ گردیده و قبولی داور نیز پیشاپیش اعلام شده بوده است، مبداء محاسبه مدت ۳ ماه همان تاریخ ابلاغ موضوع اختلاف به داور است و نیازی به قبول مجدد داور نبوده، تا تاریخ این قبولی مجدد مبنای محاسبه مدت داوری واقع شود.

در نتیجه بر خلاف نظر مرجع محترم تجدیدنظر، آنگاه که رای داوری در تاریخ ۱۶/۰۹/۱۴۰۰ به شکل اظهارنامه در دفتر خدمات الکترونیک قضایی ثبت گردیده و در صدر رای داوری نیز توسط شخص داور، تاریخ رای داوری ۱۶/۰۹/۱۴۰۰ قید گردیده است، صدور رای خارج از مهلت و لاجرم باطل بودن رای داوری بر طبق مفاد صدر ماده ۴۸۹ محرز و مسجل است.

۲-۲-۲. اما ایراد اساسی در خصوص دادنامه تجدیدنظر مورد بحث در این مقاله، چگونگی تفسیر قانون، توسط مرجع تجدیدنظر است. بدین توضیح که تفسیر صرفاً مبتنی بر ظاهر قانون (صورت‌گرایی)، بدون توجه به سایر نکات و اصول لازم‌الرعایه، نه تنها موجب دور شدن از واقعیات فعلی حاکم بر جامعه خواهد شد، بلکه مهمتر از آن، قضات و دستگاه قضایی را از هدف اصلی دستگاه قضا، که همانا حل و فصل اختلافات با سرعت و دقت و مناسب‌ترین راه ممکن است، دور ساخته و در نتیجه موجب کاهش اعتماد عمومی به دستگاه قضا خواهد شد.

در بحث چگونگی تفسیر قانون، دیدگاه‌های مختلف و حتی متضادی وجود داشته و دارد و مباحثات و مجادلات طرفداران این دیدگاه‌ها همواره وجود داشته و کماکان نیز ادامه دارد. اما باید توجه داشت، که بحث ما در این مقال مجادله بر سر دفاع از این و یا آن دیدگاه خاص نیست، بلکه از آنجا که قضات محترم دادگستری، مکلف به حل و فصل دعاوی مطروحه می‌باشند، ناچار هستند که در هر مورد با توسل به شیوه‌ای در خور، مناسب‌ترین و کارآمدترین تصمیم را اتخاذ و اعلام نمایند. بدیهی است در این طریق، رعایت قوانین شکلی و ماهوی و نیز اصول بنیادین دادرسی الزامی است.

از جمله اصول بنیادین دادرسی، حق اصحاب دعوی برای دستیابی به نتیجه دعوی در زمان معقول و با هزینه معقول است. صدور قرار عدم استماع دعوی به دلیل عدم ابلاغ قانونی رای داوری توسط مرجع تجدیدنظر، تحت شرایط خاص این پرونده، موجب آن خواهد بود که علاوه بر تحمیل هزینه و اطاله وقت بیشتر به طرفین دعوی، تحمیل کار و دعوی اضافی برای دستگاه قضا را نیز به همراه داشته باشد.

ابلاغ رای داوری با ارسال اظهارنامه داور به طرفین... / ۲۱۳

حسن محسنی، محمد پورطهماسبی فرد

پس چه باید کرد؟ آیا بدون ابلاغ درست و قانونی رای داوری، در شرایط خاص این پرونده، امکان رسیدگی به دعوی بطلان رای داوری وجود دارد؟ آیا با سایر قوانین موجود در حوزه داوری، این امکان وجود نداشت که در خصوص این دعوی تعیین تکلیف قطعی شود؟ پاسخ این سوالات، منوط به آن است که با چه دیدگاهی به تفسیر قوانین پردازیم. دیدگاه مرجع تجدیدنظر که منتهی به صدور قرار عدم استماع دعوی گردید، به باور نگارنده، مبتنی بر تفسیر صورت‌گرایانه صرف و متمرکز به امور شکلی است. تحت این شرایط، اینک هر یک از طرفین دعوی باید در پی آن باشند که داور را قانع سازند که رای داوری را برای ابلاغ وفق ماده ۴۸۵ ق.آ.د.م. به مرجع ذیصلاح تسلیم نماید. قطع نظر از این که ممکن است داور حاضر به انجام چنین عملی نگردد، که در این صورت تکلیف طرفین دعوی نامشخص بوده و موجب توقف و رکود در تعیین تکلیف اختلاف طرفین دعوی است؛ حتی در صورت همکاری داور نیز حداقل دو پرونده جدید باید در دستگاه قضا تشکیل گردد: اول تشکیل پرونده برای ابلاغ رای داوری و سپس مجدداً دعوی ابطال رای داوری از سوی دادباخته رای داور؛ آن هم در شرایطی که ورودی سالانه پرونده به دستگاه قضایی کشور قریب ۲۰ میلیون پرونده در سال است.

اما نتیجه این دو دعوی جدید چیست؟ آیا جز آن است که در نهایت باید گفت که رای داور در خارج از مهلت صادر شده و باطل است؟ آیا تصمیم دادگاه تجدیدنظر موجب آن نیست که امری که بطلان آن مشخص است مجدداً در دستگاه قضا مورد رسیدگی واقع گردد؟ آیا اصرار به ابلاغ قانونی رأی، که بطلان آن مشخص است، تجویز و حتی ایجاد تکلیف به انجام امری باطل نیست؟ آیا ایجاد تکلیف برای انجام امری باطل از سوی یک مرجع عالی دستگاه قضا قابل پذیرش و قابل تحمل است؟

آیا حکم مذکور در صدر ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م. در این خصوص حاکم و صادق نیست؟ به طور قطع این امر که قضات باید حل و فصل اختلافات مطروحه نزد آنان را بر مبنای قانونی استوار سازند، امری کاملاً بدیهی و حتی ایده‌آل است. اما نگاه مکانیکی و ماشینی به قوانین جوابگوی نیازهای فعلی جامعه نبوده و نخواهد بود.

در قضیه حاضر کاملاً مشخص و معلوم است که رای داوری در خارج از مهلت قانونی صادر گردیده است، به طور قطع این امر که ابلاغ نیز به نحو قانونی صورت نگرفته، نیز کاملاً درست و منطبق با موازین قانونی است. اما سوال اساسی این است که آیا مطابق صدر ماده ۴۸۹ قانون آ.د.م. رای خارج از مهلت باطل هست یا نه؟ اگر رای داوری مشمول حکم صدر ماده ۴۸۹ است، آیا ابلاغ آن به نحو قانونی این امکان را به وجود می‌آورد که حکم بطلان رای داوری مذکور مرتفع شود؟ به طور قطع چنین نیست. در نتیجه تصمیم مرجع تجدیدنظر باید چنین تعبیر شود که: حکم باطل را به نحو صحیح قانونی ابلاغ کنید تا در مرحله بعد اگر دعوی بطلان رای داوری مطرح شد، حکم به بطلان رای داوری مذکور صادر شود.

آیا در چنین شرایطی که روشن است رای داوری باطل است، عقل حکم نمی‌کند که امر باطل نیاز به ابلاغ ندارد؟ آیا حکم عقل که منطبق با مفاد صدر ماده ۴۸۹ است بر قضیه حاضر حاکم نبوده و نیست؟

آیا قضات در زمان درخواست صدور اجراییه بر مبنای رای داوری مجاز نیستند که تشخیص دهند اگر رای داوری بر مبنای مفاد ماده ۴۸۹ باطل است، با درخواست صدور اجراییه مخالفت نمایند؟

بنابراین، در شرایط حاضر در قضیه مطروحه نیز از آنجا که بر اساس حکم مذکور در صدر ماده ۴۸۹ رای داور را باطل است، آیا حکم دادگاه از دادگاه نخستین، (بدون توجه به بحث بطلان با ابطال) صحیح نبوده است و بهتر آن نبود که با اصلاح دادنامه دادگاه نخستین، از صدور حکم به ابطال به حکم به بطلان رای داور، مورد تایید قرار گیرد؟

چنین حکمی نه تنها خلاف قانون نبود، بلکه دقیقاً منطبق با حکم قانونی و نیز روح قانون و هدف غایی و ارزشمند دستگاه قضا، مبنی بر حل و فصل اختلافات، بر اساس قانون و با رعایت حقوق بنیادین طرفین دعوی، یعنی در کمترین زمان و با کمترین هزینه برای طرفین دعوی و دستگاه قضا بود.

منطق صوری و محدود ساختن تفسیر قوانین به ظاهر قوانین، در شرایط حاضر موجب آن خواهد بود که نتوانیم هدف غایی دستگاه قضا، یعنی تامین عدالت برای آحاد جامعه، با رعایت حقوق بنیادین طرفین دعوی را تامین کنیم. به عنوان مثال، در شرایطی که طی چندسال اخیر نرخ تورم به واقع بسیار زیاد و وحشتناک بوده و بالطبع قیمت املاک نیز به

ابلاغ رای داوری با ارسال اظهارنامه داور به طرفین... / ۲۱۵

حسن محسنی، محمد پورطهماسبی فرد

نحوی بی سابقه افزایش یافته، در دعوی مطالبه خسارت ناشی از خیار غبن، آیا صرفاً باید به حکم فسخ معامله در خیار غبن تمسک نمود و نباید راهکاری برای جبران خسارت مغبون یافت؟ در این صورت آیا عدالت اجرا شده است؟

نمونه بارز تغییر دیدگاه در تفسیر قانون و آثار و نتایج ناشی از آن را می توان در جریان صدور آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور به شماره های ۷۳۳ و ۸۱۱ به روشنی مشاهده نمود.

در شرایطی که بحث در خصوص واژه "گرامات" مذکور در ماده ۳۹۱ ق. م. مدتهای مدید مطرح بود، لیکن دیدگاه غالب که مبتنی بر منطبق صوری و نظری بود، حاضر به پذیرش تسری گرامات به ثمن معامله نبود و تفسیر آنان از گرامات منصرف به هزینه های مستقیم ذی نفع در ارتباط با موضوع بود. لیکن شرایط حاکم بر جامعه و بویژه افزایش قیمت های ناگهانی و قابل ملاحظه ای که باعث می گردید که از جمله قیمت املاک ناگهان افزایش بی سابقه ای داشته باشد، به گونه ای که در صورت استرداد عین ثمن معامله، خریدار با آن مبلغ شاید حتی قادر به رهن ملک مشابه هم نبود، چه رسد به خرید ملکی مشابه آن چه که در معامله قبل خریداری کرده بود، در واقع تغییر دیدگاه در تفسیر مفاد ماده ۳۹۱ ق. م. را تحمیل نمود و نتیجه آن شد که در تفسیر جدید "گرامات" شامل ثمن معامله نیز گردید و حتی در ادامه موجب صدور رای وحدت رویه شماره ۸۱۱ گردید تا روشن سازد که منظور از گرامات دقیقاً ارزش عادلانه روز مورد معامله است، نه حتی تعدیل ثمن معامله بر اساس مفاد ماده ۵۲۲ ق. آ.د.م..

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه

با توجه به مراتب فوق و با عنایت به این که هدف غایی دستگاه قضایی تامین نظم و عدالت، بر مبنای قوانین و مقررات و با لحاظ حقوق بنیادین طرفین دعاوی است، لذا به نظر می‌رسد که در شرایطی که روشن و مشخص است که رای داور، با لحاظ عدم رعایت مدت داور و صدور خارج از مدت باطل است، چگونگی امر ابلاغ، تأثیری بر نتیجه نهایی رای داور نداشته و ندارد. در نتیجه نگارنده بر این باور است که ارجح آن بود که مرجع محترم تجدیدنظر، ضمن اصلاح دادنامه بدوی، مبنی بر حکم به بطلان رای داور، نسبت به تأیید آن اقدام می‌نمود.



بخش دوم: دیدگاه موافق: شیوه درست ابلاغ در شکایت بطلان رای داوری

موضوعیت دارد

مقدمه

داوری، حل و فصل اختلافات است از سوی شخص ثالث؛ شخصی که یا برگزیده طرفین اختلاف است یا، منصوب دادگاه است بر بنیاد موافقتنامه داوری. از این رو، داور اقتدار داوری خود را از قرارداد طرفین دریافت می‌کند و از پیش خود، هیچ کس توانایی حل و فصل اختلافات دیگران را ندارد. شمولیت این قرارداد بر همه جزییات داوری، نه شدنی است و نه بایسته چرا که طرفین، معمولاً در جریان عقد موافقتنامه داوری، چندان اشرافی به آیین داوری ندارند یا این که نیازی ندارند که چنین آگاهی داشته باشند و از سوی دیگر، نهادهای داوری، امروز چنان در عرصه حل و فصل اختلافات به میدان آمده‌اند که اعتماد طرفین، ضمناً اعتماد به آیین و فرایند قانونی یا درون سازمانی این نهادها را نیز به همراه دارد. با این وصف، کم نیست مواردی که طرفین درباره آیین داوری و صدور و ابلاغ رای، در موافقتنامه داوری چیزی نمی‌گویند و داور نیز در این باره، آگاهی از چگونگی کار و آیین آن ندارد.

در این نقد رای، اساس سخن بر سر این است که اگر طرفین درباره شیوه ابلاغ رای داوری سکوت کنند، داور چه کاری باید انجام دهد؟

ماده ۴۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی درباره فرض پرسش چنین گفته است:

«چنانچه طرفین در قرارداد داوری طریق خاصی برای ابلاغ رای داوری پیش‌بینی نکرده باشند، داور مکلف است رای خود را به دفتر دادگاه ارجاع کننده دعوا به داور یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد، تسلیم نماید. دفتر دادگاه اصل رای را بایگانی نموده و رونوشت گواهی شده آن را به دستور دادگاه برای اصحاب دعوی ارسال می‌دارد».

بر بنیاد این ماده، نخستین راهکار در ابلاغ، اجرای چیزی است که طرفین در قرارداد داوری پیش‌بینی نموده‌اند و اگر چنین توافقی وجود نداشته باشد، دفتر دادگاه ارجاع کننده دعوا به داور یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد، کار ابلاغ رای به طرفین را انجام می‌دهد.

این دیدگاه قابل طرح و بررسی است که چون داور مورد اعتمادترین شخص در این باره است و چون ابلاغ نیز بخشی از آیین داوری است که امروزه نیز گرایشی به محترم داشتن تشخیص

داور برای یافتن بهترین آیین وجود دارد، داور می‌تواند، خود در فرض سکوت طرفین، روش ابلاغ را برگزیند و بدان شیوه عمل کند.

همچنین این دیدگاه قابل طرح و بررسی است که ابلاغ و آیین و شیوه آن، موضوعیت ندارد و چون آگاهی معیار و ملاک است، به هر شیوه‌ای که دلالت بر آگاه شدن مخاطب ابلاغ دارد، می‌توان کار ابلاغ را انجام داد.

دیدگاه نخست در بند ۲ ماده ۳۳ قانون داوری تجاری بین‌المللی سال ۱۳۷۶ آمده است: «داور می‌تواند راساً نحوه و مرجع ابلاغ را مشخص کند و بر اساس آن اوراق داوری را برای طرفین ارسال دارد» و دیدگاه دوم، از فحواي مقررات راجع به ابلاغ در قانون آیین دادرسی مدنی و بویژه ماده ۸۳ آن برداشت می‌شود.

در این رای که یک بار از سوی نویسنده دیگر، نقد و بررسی شد دادگاه هیچ یک از دو دیدگاه بالا را مد نظر ندارد و آن‌چنان که در گزارش پرونده آمد و در متن رای بدان اشاره شد، به ماده ۴۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی استناد نموده و ابلاغ به صلاحدید داور را کنار نهاده است.

گرچه سبک رای اندکی با رای‌های دادگاه تجدیدنظر، به سبب استدلال به شکل پرسش و پاسخ متفاوت است و جای سخن دارد که نویسنده از آن در می‌گذرد (در این باره بنگرید: رضایی نژاد، ۱۳۹۹، ص. ۷۷-۹۵) و گرچه مقصود قضات محترم صادر کننده رای از عبارت «مرور زمان» بیست روزه، مرور زمان به معنای گذشت مهلتی که پس از آن با ایراد خواننده دعوی خواهان شنیده نمی‌شود نیست و مقصود «مهلت» شکایت از رای است (در تفاوت میان این دو بنگرید: شمس، ۱۳۸۸، ۱۹-۱۴)، به هر روی، در تایید این رای و توجه به برخی مبانی و جهات آن پنج مطلب به شرح زیر از دیدگان خوانندگان می‌گذرد.

۱. نقد و بررسی رای

نخستین مطلب درباره درخواست ابطال یا شکایت بطلان است. یکی از آثار مبنای قراردادی داوری، تفاوت شیوه تعرض به رای داور و دادگاه است. رای دادگاه قابل ابطال نیست (شمس، ۱۳۷۸، ص. ۲۱۶) بدان معنا که کسی نمی‌تواند دعوایی برای ابطال رای دادگاه طرح نماید و اگر کسی به رای شکایت دارد باید یکی از طرق شکایت عادی (واخواهی و تجدیدنظرخواهی) یا فوق العاده (اعاده دادرسی و فرجام‌خواهی و اعتراض شخص ثالث) را

ابلاغ رای داوری با ارسال اظهارنامه داور به طرفین... / ۲۱۹

حسن محسنی، محمد پورطهماسبی فرد

فراروی خود قرار دهد. به عکس، رای داور که ثمره قرارداد داوری است، هم‌چنان پایبند به قواعد عمومی قراردادهاست. پس، همان‌گونه که مدعی باطل بودن قرارداد می‌تواند دعوای بطلان را در دادگاه طرح کند، مدعی باطل بودن رای داوری نیز چنین حقی دارد و از این روست که در قانون آیین دادرسی مدنی، به طرفین اجازه داده شده که «حکم به بطلان رای داور» را بخواهند (ماده ۴۹۰ آن قانون) یا این که آنان می‌توانند «به اتفاق» تمام یا قسمتی از رای داوری را رد کنند (ماده ۴۸۶ آن قانون). به دیگر سخن، ماهیت قراردادی داوری هم‌چنان در رای داوری بازتاب دارد و آن را از شیوه‌های قضایی شکایت از رای دادگاه، دور می‌کند و همواره در درون حقوق قراردادها نگه می‌دارد (در این باره پژوهشی در حقوق ایران انجام نشده و تنها یکی از نویسندگان قدیمی در مقاله‌ای بسیار کوتاه به این موضوع پرداخته است. ر. ک: عبده، ۱۳۱۸، ص. ۱۲۴۱). پس، اعتراض طرفین به رای داور که در ماده ۴۹۱ بدان اشاره شده، باید در معنای خواستن بطلان رای داور در ماده ۴۹۰ دانست. روشن است که اصلاح اعتراض در این ماده شامل اصطلاح اعتراض شخص ثالث در ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی نیست.

با این وصف، نگارنده باور دارد که در قانون آیین دادرسی مدنی آمیختگی تیره و تاری میان داوری طاری و داوری مستقل وجود دارد و این موجب شده است تا قانون‌گذار در دو ماده ۴۹۰ و ۴۹۱ دو اصطلاح «درخواست صدور حکم به بطلان رای داور» و «اعتراض به رای داور» را در دو ماده بیاورد؛ داوری طاری به عنوان شیوه داوری تحت نظر دادگاه مربوط به فرضی است که در جریان رسیدگی قضایی طرفین به داوری توافق می‌کنند و دادگاه پرونده را تا حصول نتیجه داوری باز نگه می‌دارد و وقتی رای داور صادر شد و به دادگاه ارسال گردید، آن را به طرفین ابلاغ می‌کند و آنگاه طرفین حق اعتراض بدان را دارند و داوری مستقل بدان معنا که مراجعه به دادگاه تنها برای تعیین داور است یا این که طرفین بدون مداخله دادگاه در یک داوری شرکت کرده‌اند و آنگاه وقتی رای داوری صادر می‌شود، داور بر اساس شیوه مورد توافق طرفین رای را ابلاغ می‌کند یا این که کار ابلاغ برابر ماده ۴۸۵ انجام می‌شود که در این صورت، طرفین می‌توانند درخواست صدور حکم به بطلان رای داوری را از دادگاه ارجاع دهنده به داوری یا صالح رسیدگی به اصل دعوا بخواهند. این تفکیک که تمایز آن در باب

هفتم قانون آیین دادرسی مدنی دشوار است، چندان مورد بحث و گفتگوی حقوقدانان قرار نگرفته است (گوش دهید به: همتی و محسنی، ۱۳۹۸).

به هر روی، آن چنان که در دیدگاه نخست بررسی شده، عنوان درست تعرض به رای داور، درخواست صدور حکم به بطلان رای داور است.

دومین مطلب این که آن بخش از رای دادگاه تجدیدنظر استان که ورود به مساله صدور رای در مهلت داور را منوط به ابلاغ درست دانسته و نتیجه گرفته است که «دادگاه صرف نظر از درستی یا نادرستی شکایت مطرح شده اعتراض به رأی که از طریق صحیح ابلاغ نشده را قابل رسیدگی نمی‌داند»، به باور نگارنده، درست و قابل تایید است چرا که ابلاغ به شیوه درست کمترین اندازه پایش قضایی بر آیین داور است و دادگاه‌ها می‌توانند درستی آن را بسنجند خواه بنیان درست دانستن ابلاغ، قرارداد طرفین باشد و خواه، قانون. پس، این که طرفین به تبع ماهیت قراردادی داور می‌توانند روش ابلاغ را برگزینند، دو معنا دارد: یکی این که قواعد ناظر بر چگونگی ابلاغ و نه اصل ابلاغ از قواعد تخییری قانون آیین دادرسی مدنی درباره داور است و طرفین می‌توانند حتی روشی کاملاً شخصی و یا نامانوس و غیرمعارف را برای ابلاغ برگزینند و دیگر این که تخییری بودن ماهیت مقررات ناظر بر چگونگی ابلاغ و آزادی عمل طرفین در توافق مغایر قانون، روش قانون‌گذار را از منظر داور، روشی تخییری نمی‌کند و در هر حال داور ملزم است، روش قانونی را رعایت کند که در اینجا، همان روش آمده در ماده ۴۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی است: «داور مکلف است رای خود را به دفتر دادگاه ارجاع کننده دعوا به داور یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد، تسلیم نماید». این سخن دو سیمای متفاوت یک قاعده را از منظر طرفین و داور نشان می‌دهد؛ قاعده ابلاغ از نگاه طرفین تکمیلی است ولی از نگاه داور تکلیفی و امری است. حکم ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی مدنی که مقرر داشته: داوران باید مقررات مربوط به داور را رعایت کنند، بر همین اساس استوار است.

سومین مطلب درباره رای دادگاه تجدیدنظر به این فراز از رای بازمی‌گردد که پرسیده است: «ممکن است گفته شود ابلاغ رای اهمیت و موضوعیت ندارد و معیار، اطلاع ذی‌نفع است حال به هر روش و از هر مجرای که حاصل شده باشد؛ بویژه در جایی که طرفین به این امر (ابلاغ رای به شیوه دلخواه داور) اعتراضی ندارند». در این باره، افزون بر استدلال درست

ابلاغ رای داوری با ارسال اظهارنامه داور به طرفین... / ۲۲۱

حسن محسنی، محمد پورطهماسبی فرد

دادگاه تجدیدنظر که گفته است «چرا که آیینها مقرر شده‌اند تا قاضی و وابستگان دادگستری به دلخواه اقدام نکنند و طرفین دعوا نیز بدانند مسیر درست چیست و چگونه باید اقدام نمود»، باید افزود جهان داوری، جهان تنگ و دشوار آیین دادرسی نیست که دستان طرفین و قاضی در مقابل آیین دادرسی بسته است و آنان در یک سامانه تشریفاتی قرار می‌گیرند که بر همه اعمال و اشکال بروز اراده ایشان حکومت دارد و از نظمی سخن می‌گوید که به نظم آیینی شناخته می‌شود (محسنی، ۱۳۹۹، ص. ۶۷). دنیای داوری، دنیای قراردادی و بی‌تشریفاتی (Non-Formalism) است. در این عالم، گرچه طرفین آزادند درباره روش‌ها توافق کنند، تشریفات را کنار بکنند، ولی دو امر اهمیت دارد: یکی پایبندی طرفین به همان روش‌های قراردادی خود و دیگری این که بایسته است تا آورده و نتیجه کار داوری، برای حضور معتبر در جهان آیین دادرسی، با محک اصول دادرسی، که مفهومی قضایی است، سنجیده شود. اصل تقابلی بودن دادرسی یا همان اصل تناظر (Le principe de la contradiction) که بنیاد ابلاغ را ساخته و آیین آن را پرداخته است، بر کمترین‌های قانونی تاکید می‌کند و در فرض پرونده حاضر، به شیوه مقرر در ماده ۴۸۵ قانون آیین دادرسی، در جایی که طرفین شیوه ابلاغ را معین نکرده‌اند، اصرار دارد. حقیقت تجربی این است که در داوری امروز، یکی از مهمترین چیزها، مساله ابلاغ است.^۱ صرف نظر از این که به باور نگارنده، ارسال اظهارنامه به داور یا از داور به طرفین رفتاری تهاجمی است، این حداقل، مانع آن می‌شود که داوران در چگونگی ابلاغ، این چنین آزادی عمل را داشته باشند و به جای

۱. ابلاغ و سمت دو آفت مهم در داوری امروز ایران است که اولی درباره اشخاص حقیقی بیشتر نمود دارد و دومی در فرضی که یکی از طرفین داوری شخص حقوقی است دیده می‌شود. تجربه نشان داده است میان این دو گاه آمیختگی ایجاد می‌شود. برای نمونه شخصی که فاقد اختیار کافی از شرکت برای شرکت داوری بوده، در فرایند داوری شرکت کرده و حتی اعلاماتی نیز به سود طرف مقابل بیان داشته است. سپس وقتی رای به شرکت ابلاغ شده، او به عنوان نماینده رای را دریافت نموده و پس از عقد قرارداد با وکلای دادگستری شکایت بطلان رای داوری را از سوی شرکت مطرح نموده است. این بار وکیل دادبرده رای داوری که در فرایند داوری نیز شرکت داشت و به سمت آن مدیرعامل تعرض و ایرادی نکرده بود، به سمت مدیرعامل برای دادخواهی و عقد قرارداد با وکلا ایراد نموده و دادگاه نیز قرار رد دعوی شرکت را صادر کرده است. با این کار، مهلت شکایت از رای داوری نیز برای شرکت سپری شده است و شرکت چاره ای نداشته تا تنها به عنوان شخص ثالث به رای که با حضور چنان مدیر عامل فاقد اختیاری صادر شده در دادگاه اعتراض کند. پس می‌بینیم، سمت چگونه مساله ابلاغ را مخدوش نموده است و اطلاع شرکت نیز از رای، هیچ تاثیری ندارد.

طی فرایند قانونی، روش‌های دیگری را، هرچند که سریعتر است، برگزینند. داور نیز پایبند به روش قانونی است.

چهارمین مطلب درباره این رای، به بخش دیگری از استدلال دادگاه تجدیدنظر استان نظر دارد که با بیانی درست آورده است: «درباره ابلاغ رای داور و آثار آن باید به استقراء در قواعد پرداخت» و آثاری همچون موارد زیر را آورده است:

- آغاز شدن مهلت بیست روزه شکایت از رای با ابلاغ
 - امکان تصحیح رای توسط داور ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ
 - آغاز مهلت بیست روزه اجرای ارادی رای داور از تاریخ ابلاغ
- به بیان دیگر، از نظر دادگاه، امور فوق با فرض ابلاغ درست «ارزیابی و تشخیص داده می‌شود».

فایده توجه به آثار ابلاغ این است که ابلاغ باید در معنای درست (قانونی یا قراردادی) انجام شده باشد و نه شیوه‌ای که داور راساً برگزیده است، هرچند که طرفین بدان معترض نبوده‌اند. این سخن برای قواعد آیین دادرسی ارزش نفس اجرای قواعد آیین دادرسی قابل است که به باور نگارنده درست است. بسیاری از مقررات آیین دادرسی از این جهت باید اجرا شوند که باید اجرا شوند. این فایده که به عنوان فایده اجرای قواعد آیین دادرسی شناخته می‌شود ریشه در بی‌طرفی این قواعد و فراماهوی بودن آن دارد. آیین دادرسی باید اجرا شود برای این که باید اجرا شود و نه برای این که به سود یا ضرر یکی از طرفین است یا که نیست یا این که زحمتی دارد یا ندارد.

و سرانجام پنجمین مطلب درباره رای شعبه ۲۹ دادگاه تجدیدنظر به جزء دیگری از رای مربوط است که حکم نموده: «معیار قراردادن اطلاع مخاطب در جایی درست است که فرایند ابلاغ انجام شده باشد وانگهی این رویکرد به شخصی و ذوقی شدن عمل ارزیابی ابلاغ رای و کنار گذاردن قاعده می‌انجامد؛ پس پاسخ پرسش بالا این است: رأیی که از طریق درست ابلاغ نشده باشد در دادگستری شناسایی نمی‌شود؛ اجرا نمی‌شود و به شکایت از آن هم رسیدگی نمی‌شود».

دو نکته در این بخش از رای هست: یکی این که به باور نگارنده اساساً مساله اطلاع مخاطب در فرضی که عمل به سبب برخورد با قانون (قرارداد یا قانون به معنای عام و قانون به معنای خاص)، باطل است مطرح نمی‌شود. به دیگر سخن، جایی که اقدام یا عمل باطل است، اثر

ابلاغ رای داوری با ارسال اظهارنامه داور به طرفین... / ۲۲۳

حسن محسنی، محمد پورطهماسبی فرد

قانونی پدید نمی‌آید مانند این که وقتی ابلاغ رای قضایی به شیوه قانونی (اعم از واقعی یا قانونی) انجام نشده است، دستور اجرا و صدور اجراییه و عملیات اجرایی، اعتباری ندارد هرچند دادباخته با ابلاغ اجراییه از محتوای رای مطلع شده باشد. دیگر این که چنین استدلال و رای، مانع انجام درست ابلاغ رای از سوی داور نیست. داور می‌تواند رای خود را برابر ماده ۴۸۵ ابلاغ نماید و طرفین درباره شکایت بطلان رای، اقدام کنند. کاری که فرصت بهبود و اصلاح را برای طرفین و داور فراهم می‌آورد.



نتیجه

داوری زاده توافق طرفین اختلاف است و رای آن نیز هم‌چنان دارای همان ماهیت قراردادی. قرارداد می‌تواند حتی روش‌های قانونی داوری و رای و ابلاغ را کنار بدهد و شیوه‌ای تازه برای هر یک طراحی کند. از دست دادن فرصت‌های قراردادی، پای قواعد آیین دادرسی در داوری را باز می‌کند و از این جا، سرنوشت محصول داوری به عیارهای قانونی و برداشت‌های قضایی گره می‌خورد. رای شعبه ۲۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران که برای شیوه قانونی ابلاغ رای داور در فرض سکوت طرفین، موضوعیت می‌شناسد و اطلاع از رای را موجبی برای اغماض و کنار نهادن شیوه قانونی نمی‌داند و بر نفس اجرای قواعد آیین دادرسی تاکید می‌کند، رایی درست و تایید شدنی است. این رای، هم بر اجرای دقیق اصول دادرسی و مقررات قانونی پای می‌فشارد و هم فرصت اصلاح و بهبود را برای طرفین و داور فراهم می‌کند.

منابع

۱. پورطهماسبی فرد، محمد، ۱۴۰۱، **مدت داوری، آثار و احکام آن**، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ، دوم.
۲. درویش‌زاده، محمد، ۱۴۰۲، **خردگرایی و خردگریزی در رای قضایی**، دو فصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی، دوره ۲، شماره ۳، ص. ۸-۱۴.
۳. رضایی نژاد، امیرحسین، ۱۳۹۹، **سبک رای ایرانی**، دوره ۵۰، شماره ۱، ص. ۷۷-۹۵.
۴. شریعت باقری، محمدجواد، **ذوقی شدن حقوق ایران**، دو فصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی، دوره ۲، شماره ۳، ص. ۵-۷.
۵. شمس، عبدالله، **آیین دادرسی مدنی**، ۱۳۸۷، تهران، دراک، جلد ۲، چاپ بیستم.
۶. شمس، عبدالله، **آیین دادرسی مدنی**، ۱۳۸۸، تهران، دراک، جلد ۳، چاپ پانزدهم.
۷. عبده، جلال، ۱۳۱۸، **رای داور**، مجموعه حقوقی، شماره ۱۳۵، ص. ۱۲۴۴-۱۲۴۱.
۸. محسنی، حسن، ۱۳۹۹، **اداره جریان دادرسی مدنی، بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی**، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم.
۹. همتی، احمد و حسن محسنی، ۱۳۹۸، **سخنرانی درباره طواری در داوری و داوری طاری**، کانون وکلا دادگستری مرکز.

Service of the Arbitration Award by Sending a Declaration by the Arbitrator to the Parties

A Critique and review of judgment number 140268390013266326 dated 30/8/1402 rendered by Branch 29 of the Appellate Court of Tehran Province

The opponent perspective: Efficiency is the criterion in interpretation of the provisions concerning service of arbitration award

Proponent perspective: the legal method of service in the complaint of annulment of the arbitration award is exclusive.

Hassan Mohseni¹

Mohammad Pour Tahamasebi Fard²

Abstract

A claim has been initiated to annul the arbitration award. The court of first instance has given a decision to annul the arbitration award due to its having been issued outside the deadline. The appellate court has reversed this decision and has issued an order of dismissal regarding the judgment rendered by the court of first instance because the arbitrator has not observed the legal procedure for service of arbitration award and, at his own discretion, has sent the award to the parties through a declaration. The argument raised by the Appellate court has been that "an award that is not served in the right way is not recognized in the judiciary; is not enforced and complaints concerning it are not dealt with." About this result, there are two views in favor and against in this article, each of which has its own basis. Supporters emphasize mere implementation of the provisions enshrined in the procedural law and also the possibility of improving and correcting invalid practices and methods, while opponents emphasize the inefficiency of the interpretation regarding the regulations concerning service of documents due to repetition of claims.

Keywords: *service of arbitration award, service of award through a declaration, realization of service by multiple ways, realization of service only by the prescribed way.*

1. Associate Professor at Department of Private and Islamic Law, Faculty of Law and Judicial Science, Tehran University, Email: hmohseny@ut.ac.ir

2. HOLDER OF LLM, lawyer, Email: mp.fard@gmail.com